

تیپ شناسی

در آموزش و پرورش

تیپ شناسی عمومی مقصود از کلمه تیپ (Tupos یونانی) صورتی کلی است که بر گروه های معینی از افراد انسانی انطباق یابد. در عالم واقع، تیپ به صورتی عینی وجود ندارد، زیرا تیپ فقط یک نمونه یا صورت انتزاعی است که برای رده بندی انسان ها اختیار می شود. ما با مفهوم تیپ، حالات و مشخصات مشترک افراد را مورد توجه قرار می دهیم و وجوه اختلاف آنان را نادیده می گیریم. پس تیپ مفهومی است که ما را به فهم و طبقه بندی انواع گوناگون و فراوان انسانی نائل می سازد. پیش از اینکه وارد موضوع خاص خود که تیپ شناسی پرورشی است بشویم، لازم است نظری کلی و کوتاه به تیپ شناسی عمومی بیندازیم.

حکیمان از دیرباز افراد انسان را نه تنها از نظر اختصاصات جسمی، بلکه از لحاظ مختصات فکری و روحی نیز طبقه بندی کرده اند. حتی پیش از آنکه تفکر علمی جدید از اندیشه دینی کهن مستقل و آزاد شود، اینگونه طبقه بندی ها در جوامع باستانی کراراً روی داده است. متفکران این جوامع با موازین خرافی ستاره شماری (Astrologie) به گروه بندی افراد انسانی می پرداختند و تیپ هایی ترتیب می دادند. به گمان آنان هر کس برای خود ستاره ای داشت، و آن ستاره شخصیت او را مشخص می کرد و در زندگی و مرگ او مؤثر بود. ستاره شماری که حاکی از اعتماد به سرنوشته ازل است تا قرن هفدهم یعنی تا عصری که تکامل علم نجوم توسط توکو براهه (Tycho Brahe) و کیپلر صورت گرفت، قدرت کامل داشت و حتی این مردان بزرگ را هم تحت تأثیر قرار داد، و از آن پس نیز با وجود انتقادات و اعتراض هایی که به آن شد، به کلی از بین نرفت، و هنوز هم زنده است.

ابقراط (Hippokrates) یونانی در قرن چهارم پیش از میلاد توانست به عدد ستاره شماری مصری، مزاج شناسی یا تیپ شناسی خود را به وجود آورد. وی معتقد بود که غلبه یکی از چهار عنصر خون و سفرا و بلغم و سودا به ترتیب موجب تیپ های دموی، صفراوی، بلغمی و سوداوی می شود. بعداً کسانی مانند جالینوس (کاله نوس Galenos) در جزئیات طبقه بندی ابقراط تغییراتی دادند، و این تیپ شناسی در سراسر قرون وسطی رایج ماند.

روشنگران سده هیجدهم از منظر دیگری به شخصیت انسانی توجه کردند. طرز تفکر ریاضی و فیزیکی آنان کلی بافی را به اعتبار ساخت. در عوض، تجزیه و تحلیل رواج یافت، و عناصر سازنده موجودات نباتی و حیوانی به جای صورت کلی و نوعی آنها مورد توجه قرار گرفت. علوم دقیق دوره روشنگری در همه جا و همه چیز جوایب نظم و ترتیب

وقوانین طبیعی بودند. پیشوای فکری عصر جدید، دکارت در آغاز کتاب «گفتار در بکار بردن روش» اعلام داشت که میان آدم‌ها، اختلافات فطری فاحشی وجود ندارد و همه از قوای عقلی بهره‌ای یکسان دارند. دکارت و پیروانش رسانیدند که همه افراد انسانی صرف نظر از قومیت و نژاد و نوع تمدن و سنن و جنسیت خود - از سرمایه عقلی مشابهی برخوردارند، این موضوع بنیاد تیپ شناسی کهن را سست کرد، و در مقابل آن پایه روانشناسی جدید را که تا عصر ما کشیده شده است، نهاد.

در قرن نوزدهم که تحقیقات تحلیلی دوره روشنگری هنوز معتبر بود در آلمان جریان مخالفی پدید آمد که نام «نمودشناسی» *Phänomenologie* «به خود گرفت. «دیل‌تای» *Dilthey* (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) بجای تکیه بر تجزیه و تحلیل شخصیت، ساخت و ریخت کلی آن را مورد بررسی قرار داد، و با این شیوه درباره اشخاص و گروه‌ها به تحقیق پرداخت^۱. دیل‌تای بر آن بود که برای شناخت افراد انسانی، باید فردیت و شخصیت مستقل هر کس را مطمح نظر ساخت. با این‌وصف سرانجام پذیرفت که افراد انسانی، با وجود استقلال و اختلافات کوناگون خود، در سه قالب یا صورت کلی یا تیپ می‌کنجند: «تیپ» اندیشمند طبیعت‌گرای مثبت^۲، مانند بیشتر دانشمندان علوم طبیعی، و تیپ «اندیشمند تصورگرای وحدت وجودی»^۳ مانند کوهه، و تیپ «اندیشمند تصورگرای آزاد»^۴ همچون شیلر.

تحقیقات «هوسرل» *Husserl* و نمودشناسان دیگر در روانشناسی شخصیت مؤثر افتاد و سبب شد که در قرن بیستم چند نوع تیپ شناسی به وجود آید. برخی از تیپ‌شناسان را در اینجا نام می‌بریم.

«یوزف روتس» *Joseph Rutz* و «اوتمار روتس» *Otmar* «بیکرانسانی را معیار تفکیک تیپ‌های انسانی دانستند و به طرز تنفس توجه خاص داشته. تیپ شناسی اینان در حوزه کارهای هنری مورد استفاده قرار گرفت و وسیله خوبی برای انتخاب حرفه هائی مانند خوانندگی و نوازندگی و رهبری از کستر گردید. تیپ شناسی یوزف و اتمار روتس با وجود تازگی خود، کاملاً بی‌سابقه نبود. حکیمان از دیر گاه به طبقه بندی هنرمندان خاصه شاعران توجه کرده بودند و برای دریافتن این نکته کافی است آراء معروف شیلر را درباره «شعر ابتدائی» و «شعر عمیق» که در سال ۱۷۹۵ نوشته شده است، به یاد آوریم. به نظر شیلر، برخی شاعران مانند «هومر» *Homeros* و دیگر سخن‌سرایان باستان و تا اندازه ای کوهه به شعر ابتدائی یعنی تشریح حوادث و مناظر می‌پردازند، و بعضی مانند اکثر سخن‌سرایان عصر جدید به شعر عمیق یعنی بیان مفاهیم و عقاید خویش

۱ - *W. Dilthey: Ideen über eine beschreibende und Zergliedernde Psychologie, Berlin,*

1894, S. 1309.

Der naturalistisch - positivistische Denker - ۲

Der idealistisch - pantheistische Denker - ۳

Der freiheits - idealistische Denker - ۴

می‌گرایند .

روان پزیشك نامی « کرتش مر Kretschmer » دو تیپ « گردان روان Zykllothyme » و « پریشان روان Schizothyme » تشخیص می‌دهد . از لحاظ ساختمان بدن نیز سه تیپ « فربه پیکر Pykniker » و « لاغر پیکر Astheniker » و « ورزیده پیکر Athletiker » برمی‌شمارد . کرتش مرد و تیپ شخصیتی را به سه تیپ بدنی مرتبط می‌سازد . افراد « گردان روان » کسانی هستند که حالات روانی آنان بین دو قطب نشاط شدید و افسردگی عمیق در نوسان است . اینان خوش مشرب و اجتماعی و راحت طلب و بی‌کدل هستند و با اوضاع و احوال سازش دارند . افراد « پریشان روان » از وحدت روانی برکنارند و احساسها و ادراکات و اراده و تفکر آنان بایکدیگر هماهنگی ندارد . اینان بیشتر به درون خود توجه دارند و می‌کوشند در خود فرو روند و با واقعیت بیگانه باشند . از این رو « من » آنان با دنیای خارج در تضاد است . درین گردان روان ها ، افرادی واقع بین و شوخ و منظم و مدبر و قوی و مهربان وجود دارند ، و درین پریشان روان ها اشخاص ظریف و خوش ذوق و دوست داشتنی و خیالباف ، و نیز افراد سرد و بدسلیقه یافت می‌شوند .^۱

« ینش Integriert Jaensch » به شیوه کرتش مر ، به دو تیپ شخصیتی می‌رسد : تیپ « یگانه و تیپ « نایگانه Desintegriert » . کسانی که به طور کلی وظایف روانی و بدنی آنان هماهنگی دارد ، تیپ « یگانه » نام می‌گیرند و آنان که عاری از چنین وحدتی هستند ؛ تیپ « نایگانه » خوانده می‌شوند ، تیپ اول باشایستگی با آدم ها و چیزهای اطراف خود ارتباط دارد ، و تیپ دوم قادر نیست که دنیا را آنچنان که هست دریابد ، از اینرو ادراکات و عواطف خود را به هستی پیرامون خود تحمیل می‌کند و دنیای واقعی را نادیده می‌گیرد . هنرمندان « اکسپرسیونیست Expressionist » از این زمره‌اند . ینش تیپ یگانه را به سه دسته تقسیم می‌کند :

- ۱ - دسته‌ای که بادنیای خارج به سهولت سازش می‌یابد .
- ۲ - دسته‌ای که دنیای خارج را فقط در صورتی که با ارزشها و آرمان‌هایشان موافق باشد ، می‌پذیرند .
- ۳ - دسته‌ای که به دورن متمایلند و جهان را از منظر ذهن خود می‌نگرند و نسبت به دنیای عینی بیگانه‌اند .^۲

« یونگ Jung » بنیادگذار دبستان روانشناسی تحلیلی به دو تیپ متمایز معتقد است : تیپ « برون‌گرای Extravertiert » و تیپ « درون‌گرای Introvertiert » . برون‌گرای بیشتر به دنیای خارج متمایل است و درون‌گرای به دنیای درون رغبت دارد . تیپ برون‌گرای به نظریه‌های دینی و سنتی و عقلی می‌گراید ، و تیپ « درون‌گرای » به عالم افکار و اصول

۱ - E. Kretschmer: *Körperbau und charakter*, Berlin, 1937.

۲ - E.R. Jaensch, *Studien zur Psychologie menschlicher Typen*, Leipzig, 1930.

شخصی روی می آورد^۱.

فیلسوف و روانشناس و مربی معاصر آلمانی «اشپرانگر Spranger» نشان می دهد که انسانها را می توان از نظر ارزشهای فرهنگی از هم باز شناخت. می گوید: «با اینکه در زندگی انسان ارزشهای زیادی وجود دارد باز همه ارزشها در زندگی شخص مقام و اهمیتی یکسان ندارد، بلکه هر دسته از افراد انسانی به بعضی از ارزشها توجه بیشتر دارند. به این ترتیب اشپرانگر به شش تیپ می رسد که هر یک به یکی از ارزشهای انسانی سخت بستگی دارد.

۱- تیپ «انسان نظری»^۱ که مستغرق مفاهیم و نظامهای فکری است، همه چیز را تحت مفاهیم و نظامهای کلی درمی آورد، به امور علمی کمتوجهی می کند و در امور ذوقی به صورت نفاذ و در زمینه دین به صورت مؤمن تظاهر می کند.

۲- «تیپ انسان اقتصادی»^۲ که دنیا را محض فواید و نتایج محسوس می خواهد، مسائل دینی و ذوقی برای او ناچیز است. در زمینه علم فقط از دریچه سود عملی می نگرد و رابطه نزدیکی با قدرت طلبی دارد. تجار بزرگ و کاسبها از این تیپ هستند.

۳- تیپ انسان ذوقی^۳ که هنرمندان و هنردوستان از این گروهند. قدرت و فائده مطمح نظر آنان نیست. اما به امور دینی و عرفانی توجه دارند. امیال شدید و رنج آوری همیشه آنان را تهدید می کند.

۴- تیپ «انسان اجتماعی»^۴ که با شور اجتماعی و مردم داری مشخص می شود این تیپ معمولاً رابطه نزدیکی با دین دارد، اما به قدرت با زور یا نفع و فائده مرتبط است.

۵- تیپ «انسان قدرت طلب»^۵ که می خواهد دیگران را تابع خود سازد و به هر طریق که میسر است بر دیگران تفوق یابد. وی ارزشهای زندگی را برای افزودن به قدرت خود به خدمت می گیرد. سیاستمداران و رهبران حکومت و دین و اقتصاد به این تیپ وابسته اند.

۶- تیپ «انسان دینی»^۶ که برای سعادت و تعالی باطن خود کوشش می کند. ایمان برای او بالاترین ارزش انسانی است. او برای ارزشهای نظری و قدرت طلبی و فائده جوئی حدی قائل است و رابطه نزدیکی با انسان ذوقی و اجتماعی دارد.

اشپرانگر، گذشته از این تیپهای اصلی، به تیپهای فرعی و میانی مانند تیپ

۱- C. G. Yung: *Psychologische Typen*, Zurich
Leipzig, 1937.

۲- Der theoretische Mensch

۳- Der oökonomische Mensch

۴- Der aesthetische Mensch

۵- Der soziale Mensch

۶- Machtmensch

فنی Techniques که مخلوطی از تیپ‌های نظری و عملی است نیز قابل است. ۱
 اخیراً روانشناسی تجربی میان تیپ‌های بصری و سمعی و حرکتی فرق گذاشته
 است. تیپ بصری، برخلاف تیپ سمعی، چیزهای دیدنی (مناظر طبیعت، عکس و خط)
 را بهتر از چیزهای شنیدنی در خاطر نگاه می‌دارد. تیپ حرکتی معمولاً در حین حرکت
 و عمل بهتر از هنگام سکون اشیاء را می‌شناسد. این طبقه بندی تیپ‌ها به سه شاخه،
 از نظر کارآموزش بسیار مهم است.

«کروه Kroh» و «شول scholl» به دو تیپ «رنگ بین»^۱ و «شکل بین»^۲ معتقدند.
 اعضای تیپ «رنگ بین» بیشتر تحت تأثیر رنگ قرار می‌گیرند، و اعضای تیپ «شکل بین»
 به صورت و هیئت اشیاء توجه بیشتری مبذول می‌دارند. رنگ بین‌ها معمولاً زنده دل و
 حساسند، دقت کافی ندارند، صبور و محکم نیستند و تاب خرده گیری دیگران را
 نمی‌آورند، ولی در گرد آوردن و ترکیب کردن توانا هستند. برخلاف آنان، شکل
 بینان کناره گیرند و به سختی از تحریکات خارجی متأثر می‌شوند، بردبار و خوش مشربند،
 دقت فراوان دارند و از انتقاد دیگران بر نمی‌آشوبند. اما تغییرپذیری و سازگاری آنان
 با محیط کمتر از رنگ بین‌هاست.

تیپ شناس دیگری به نام «روتاکر Rothacker» تیپ «آگاه»^۱ را در مقابل تیپ
 «ناآگاه»^۲ قرار می‌دهد. به گمان او، تیپ اول با عمد و آگاهی زندگی می‌کند و تیپ
 دیگر رفتار و زندگی بیشتر خود بخودی و ناآگاهانه است.

تیپ شناسی معلم
 تیپ شناسی در حرفه معلمی و حرفه‌های دیگر اهمیت بسیار
 دارد. تیپ‌های شغلی در ارجاع کار به کاردان، و اجرای
 مشاغل گوناگون مؤثر است. اما در این باره تا کنون تحقیقات محدودی صورت گرفته است
 (مانند بررسی ینش درباره هنرپیشگان).

در زمینه آموزش و پرورش نیز بررسی‌هایی از این لحاظ شده است. «کولر
 Kohler» و لیت «Litt» و اشپرانگر درباره کارهای تربیتی و ارتباط آن‌ها با تیپ‌ها،
 تحقیقاتی کرده‌اند. از جمله کولر تیپ شناسی تربیتی خود را مبتنی بر تقسیمات دیل‌نای
 تنظیم کرده است.

به طور کلی، باید دانست که با وجود برنامه‌های ثابت و روش‌های مقرر تربیتی،
 معلمان در عمل، درست از نظر به‌ها و دستورهای آموزش و پرورش پیروی نمی‌کنند، بلکه
 هریک از آنان، مطابق چگونگی ساختمان روانی و مقتضیات اجتماعی خود عمل می‌کند.

۳- *Lebensformen und Geisteswissenschaftliche Psychologie und Ethik der Persönlichkeit*, Halle, 1921. و E. Spranger

۱- Farbseher

۲- Formseher

۱- Bewusst

۲- Unbewusst

از اینرو همان قدر که رعایت نظریه‌های تربیتی اهمیت دارد، توجه به روان‌شناسی اجتماعی معلم، خاصه شخصیت او نیز مهم و مؤثر است. به بیان دیگر، باید گفت که توجه به روان‌شناسی معلم و تشخیص تیپ‌های معلم همانند تأمین تخصص و تبحر آنان برای بهبود آموزش و پرورش ضروری است.

پرورش‌کاران قدیم تصور می‌کردند که باید بدون توجه به مختصات معلمان، اطلاعات و عادات و روش‌های معینی را به آنان تحمیل کرد، غافل از این که هیچ‌گاه نمی‌توان عملاً برای تربیت افرادی که به حرفه معلمی می‌پردازند، اصول و هنجارهای معینی را در نظر گرفت، و شخصیت همه معلمان را موافق نمونه و مسطوره معینی در آورد. از زمان روسو و پستالوتسی یعنی از حدود دوست سال پیش، کودکان جوامع متمدن از انضباط و محدودیت‌های شدید آزاد شده‌اند، و دیگر در جریان آموزش و پرورش اختصاصات آنان نادیده گرفته نمی‌شود. با این زمینه آیا وقت آن نرسیده است که برای معلمان هم آزادی قائل شویم و بگذاریم هر یک، موافق مختصات شخصیت خود کار کنند؟ هر معلمی در عین حال که عملاً مطابق مقتضیات تیپ خود به تعلیم و تربیت می‌پردازد، همواره از عدم مراعات هنجارهای خشک مقرر، احساس ناراحتی می‌کند، در این صورت، تعیین هنجارها و اصول ثابتی برای تربیت معلمان باعث تضعیف شخصیت آنان می‌شود و آنان را از تکامل شخصیت خاص خود و تحقق ارزشهایی که با طبع آنان موافقت بیشتری دارد باز می‌دارد و از توفیق حرفه‌ای آنان می‌کاهد.

حال ببینیم اصول و هدف تیپ‌شناسی معلم که موضوع بحث ماست، چیست؟ انسان جوان در نتیجه کشمکش خود با جهان پیچیده‌ای که شامل محیط طبیعی و محیط انسانی است، تربیت می‌شود. بنابراین، حرفه معلمی بر دو نقطه اصلی که انسان و جهان باشد تکیه دارد. این دو نقطه در مورد همه نوع آموزشگاه‌های تربیتی - چه ابتدائی، چه متوسطه، چه عالی - صدق می‌کند. پس، فقط با در نظر گرفتن مقتضیات انسان و جهان می‌توان بنیاد تیپ‌شناسی معلم را نهاد؛ این نظریه اساساً از آن کریستیان کازل مان (Christian Caselmann) عالم تربیتی معاصر آلمان است. وی پس از سالها تجربه در تربیت اقسام معلم، به تیپ‌شناسی خود که مبنای بررسی ماست رسیده است.

تیپ‌شناسی‌های عمومی که تا کنون ذکر شدند از نظر تیپ‌شناسی شغلی رسا و کافی نیستند. زیرا همه آنها با انسان کلی سروکار دارند که به ندرت به حرفه یا رفتار خاصی مرتبط می‌شوند. از اینرو ما به زحمت می‌توانیم به مدد این تیپ‌شناسی‌های عمومی، مرز تیپ‌های معلم را تعیین کنیم و اختلافاتی را که در عمل میان معلمان ظاهر می‌شود، باز نمائیم. در حوزه تعلیم و تربیت این امر که يك معلم از لحاظ کلی مثلاً «درون‌گرای» یا «برون‌گرای» است، اهمیتی ندارد. مهم این است که توجه معلم به کدام قسمت یا جنبه جهان معطوف است. آیا به فرهنگ عینی یعنی به دانش و دستورهای کتابی، یا به مفاهیم ذهنی که در کتابها ذکر نشده است یا به امور و اشیائی که در طبیعت استقرار دارند یا به شخصیت و نیازمندی‌ها و خواست‌های دانش‌آموز توجه دارد؟

در سال ۱۹۲۳ در برابر تیپ‌شناسی‌های عمومی که نام برده شدند، تیپ‌شناسی پرورشی خاصی به وسیله «فوهینکل Vohinkel» فراهم آمد. اما این تیپ‌شناسی تربیتی هم به علت عمومیت فراوان خود مفید نیفتاد. فوهینکل تیپ‌های تربیتی خود را از واقعیت بدر نیاورد بلکه از مفاهیم انتزاعی و منطقی بیرون کشید. وی در همه مدارج تربیت معلم، چهار تیپ را تشخیص داده بود:

۱- تیپ «بی‌علاقه»^۱ یا معلمانی که شخصیت و زندگی خصوصی خود را از شغل خویش کاملاً جدا می‌دانند. نسبت به همه امور تربیتی چه برنامه وجه دانش آموز - بی‌اعتنا هستند. اینان بسیار خونسردند، و فعالیت‌های آموزش و پرورش آنان کمتر به نتیجه می‌رسد.

۲- تیپ «تسلط طلب»^۲ یا کسانی که مایلند در نظر دانش‌آموزان صاحب ارزش و اهمیت بسیار باشند. فوهینکل این تیپ را تیپ مثبتی می‌داند.

۳- تیپ «وحدت یافته»^۳ یا معلمانی که شغل و زندگی شخص آنان کاملاً یگانه و بهم آمیخته است. اینان برخلاف تیپ «بی‌علاقه»، به شغل خود علاقه فراوان دارند.

۴- «تیپ با شخصیت»^۴ که در نظر فوهینکل، تیپ آرمانی معلم است. اعضای این تیپ دارای شخصیت جامعی هستند، و نه تنها به مواد درسی، بلکه به دانش‌آموزان هم توجهی خاص دارند و هدف آنان آموزش و پرورش جامع‌الاطراف است^۵. ملاحظه می‌شود که تیپ‌های فوهینکل نمونه‌هایی هستند از کمال مطلوب آموزش و پرورش آنهم به‌طور کلی، بهمین دلیل در عمل و تجربه نمی‌توانند بر مختصات بیشتر معلم‌های واقعی منطبق شوند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که محقق تربیتی باید از کلی بافی بپرهیزد و صرفاً از راه تجربه و استقراء علمی به تعیین تیپ‌های معلم بپردازد.

«کرشن اشتایر Kerschensteiner» در کتاب بسیار پرازش خود به نام «روح معلم و مسئله تربیت معلم»^۲ که به «اشپرانگر» تقدیم کرده است، می‌گوید که حتی المقدور تیپ‌های معلم را از تیپ‌های «اشپرانگر» بیرون نکشد. او مربی و معلم را از هم جدا می‌داند، و برای هر یک صفاتی چند برمی‌شمارد. صفات مربی را چنین نام می‌برد: توجه دقیق به شخصیت فردی دانش‌آموز، توانائی کشف راه موفقیت این شخصیت، تمایل عمیق به انسان رشد‌پذیر (کودک)، و آمادگی برای کمک به تحقق ارزش‌هایی که با مقتضیات فرد تناسب دارد. صفات معلم را نیز چنین می‌داند: توانائی عهده‌دار شدن

1 - Der indifferente typus

2 - Der autoritative typus

3 - Der typus der individualität

4 - Der typus der persönlichkeit

1- E. Vohwinkel: *pädagogische typenlehre*, Münschen, 1923.

1- *Die Seele der Erzieher und das problem der lehrer-bildung*, Münschen, 1952, 2 Auflage.

يك رشته درسی خاص ، خدمت دائم در دو جهت - يکی در جهت تعلیم مواد درسی ، دیگری در جهت ساختن و پرداختن شخصیت‌های متفاوت دانش‌آموزان ، و توانائی برای تحقق عملی ارزشها .

بعلوری که استنباط می‌شود ، کرشن اشتای نر هم ، مانند همه کسانی که پیش از او با مسئله معلم سروکار داشته‌اند ، معلم را تیبی آرمانی یعنی موجود کاملی که وجود خارجی ندارد می‌شمارد ، در صورتی که تیب‌شناسی معلم باید از طریق تجربه ، معلمان واقعی و امکانات هر يك را به ما عرضه کند و به صورت آرمانی معلم توجه نداشته باشد و این همان تیب‌شناسی است که کازل‌مان ترتیب داده است .

در عصر ما ، تفکر منظم علمی از يك سو ، و مقتضیات عملی و حرفه‌ای از سوی دیگر ، تیب‌شناسی معلم را ایجاب کرده است . برای تربیت معلمان صالح و برای سنجش و داوری کار آنان ، به‌طور قطع باید دانست آنان به چه تیب‌هایی متعلقند و چه نوع امکانهائی دارند . شناختن این امکانات برای شخصی که می‌خواهد معلم شود و برای کسی که می‌خواهد معلم را تربیت کند ، بسیار مهم و با ارزش است . تیب‌شناسی معلم به‌منزله آئینه‌ایست که افراد معلم را نمایش می‌دهد . شخصی که می‌خواهد معلم شود ، می‌تواند خود را در آن ببیند و بشناسد . این خودشناسی معلم دارای چند فایده است .

۱ - داوطلب حرفه معلمی اگر دریابد که خصوصیات اصلی تیب معلم را دارا است ، هیچ‌گاه در جریان حرفه خود احساس حقارت نمی‌کند ، و در نتیجه ، با اطمینان بیشتری به کار معلمی می‌پردازد . چه بسا معلمان جوان که به مهارت حرفه‌ای خود تردید می‌کنند ، حتی کسانی که واقعاً می‌توانند معلم خوبی شوند عملاً هم در این راه می‌کوشند ، به‌ندرت از این احساس حقارت برکنارند . زیرا معمولاً استادان و راهنمایان آنان معلم را به‌صورتی نمایش داده‌اند که به‌هیچ روی واقعیت ندارد و بر شخصیت آنان منطبق نمی‌شود . از این رو آنان از شخصیت خود سلب اطمینان می‌کنند و تلاش می‌ورزند تا به طرزی تکلف‌آمیز مطابق تصویر معلم آرمانی درس بدهند . از این گذشته ، مشکلاتی که در آغاز کار معلمی پیش می‌آید ، بر احساس حقارت آنان می‌افزاید . پس برای تسلی خود دانسته یا ندانسته ، کار خویش را پست می‌شمارند و به کارهای دیگری پناه می‌برند و نیروی خود را بدان وسیله تلف می‌کنند . اگر چنین افرادی با تیب‌شناسی معلم به‌خودشناسی خود برسند و تصویر درستی از معلم بدست آورند ، این مشکل‌ها از میان می‌رود . معلم مبتدی اگر راهنمایی داشته باشد که شخص او را بشناسد و راه ترقی را به او نشان دهد ، می‌تواند در کار خود به‌خوبی پیش رود ، شور و علاقه حرفه‌ای خود را حفظ کند و برای پیشرفت و تعالی خود و دیگران بکوشد .

۲ - آئینه تیب‌شناسی برای معلم جوان فایده دیگری هم دارد ، معلم می‌تواند به کمک تیب‌شناسی ، گذشته از تیب خود ، دیگر تیب‌ها را هم بشناسد و در نتیجه نظری وسیع بیابد و با فروتنی به کامل ساختن شخصیت خود بپردازد . تیب‌شناسی به او نشان می‌دهد که تیب‌های انسانی متعددی ، و هیچ‌کس صرفاً مشمول يك تیب نمی‌شود ، بلکه

برای هر کس علاوه بر امکانهای تیپ خاص او ، امکانهای دیگری هم وجود دارد . هیچ تیبی به تنهایی کامل نیست و هیچ وقت يك تیب کاملاً خالص که خصوصیات تیب مخالف خود را کم یا بیش نداشته باشد ، پیدا نمی شود . هر تیبی دائماً با تیب مخالف خود در تضاد است ، و الزاماً به وسیله تیب مخالف و امکانهای آن ، خود را کامل می کند . بنابراین آشنائی با تیب ها ، معلم جوان را آگاه می سازد که ناقص است و برای پیشرفت خود باید کار و کوشش کند . معلم می تواند با توجه به صفات و خصوصیات تیب های مخالف ، تا حد زیادی تیب اصلی خود را دگرگون کند و به یاری صفات تیب های مخالف شخصیت خود را بیاراید و کامل سازد . محدودیت در هر زمینه ای خاصه در زمینه شخصیت انسان ، نقص است . فضیلت يك طرفه عیب است ، و از اینرو انسان هر چه بیشتر از محدودیت تیب خود برهد و صفات و مشخصات تیب های مخالف را در خود راه دهد ، صاحب شخصیت بزرگتری خواهد شد و بیشتر رو به کمال خواهد رفت . مراعات مواد درسی با رعایت احوال کودک ، و رفتار تسلط آمیز و درعین حال صمیمانه و رفقانه ، عوامل متضادی هستند که سبب گسترش شخصیت معلم می شوند ، و گردآوردن و هماهنگ ساختن آنها از وظایف يك معلم تواناست .

۳ - شناخت تیب های معلم نه تنها به معلمان تازه کار و جوان کمک می کند ، بلکه معلمان با تجربه را هم بر می انگیزد تا بهتر بتوانند درباره اطلاعات و تجارب خود داوری و ارزش آنها را تعیین کنند و از آنها بهره برند .

۴ . تیب شناسی معلم قضاوت رؤسا و کارمندان اداری آموزشگاه را درباره معلمان تصحیح می کند . اینان با دریافت اصول تیب شناسی متوجه می شوند که نباید به مختصات يك تیب اکتفا و اتکا کنند . باید از هر معلمی انتظار داشت که موافق تیب خود درس بدهد و در ضمن با عناصر مفید تیب های گوناگون ، مختصات تیب خود را بسط دهد و با نظری بازتر و ذهنی پرمایه تر به آموزش و پرورش بپردازد . تیب شناسی معلم به اینان می آموزد که گسترش و تنوع محور زندگی ، آموزش و پرورش است . بنابراین باید کوشید تا هم کودک دانش آموز تیب خود را بسط دهد و صاحب شخصیتی جامع الاطراف شود ، و هم معلم بتواند تیب خود را پرورش دهد و به شخصیت انسانی و حرفه ای بزرگی دست یابد .

[دنباله دارد]

سیمین مصطفوی رجالی